

## نقد و نقدپذیری در جامعه علمی ما



اگر روابط مرید مرادی را به چیزی تعبیر کنیم که در همه جای دنیا در قالب روابط «استاد و شاگردی»، ابدا مشکلی در آن نمی‌بینم. اما اگر این روابط از نوع سلسله مراتب‌های پردکننده، استبدادمنشانه و کوتاه‌بینانه باشند با مشکل روبرو می‌شویم. زیرا مرید در همان حال که نمی‌خواهد کوچک‌ترین مشکلی در مراد خود ببیند، با یک اشاره مراد می‌تواند به هر کسی حمله کند و در این‌جا آنچه کمترین اهمیت را دارد عقل و قابلیت‌های تحلیلی نقدکننده و نقدشونده است.

### نقد و نقدپذیری در جامعه علمی ما در گفت و گو با دکتر ناصر فکوهی:

#### نقدها و شبه‌نقدها

اگر روابط مرید مرادی را به چیزی تعبیر کنیم که در همه جای دنیا در قالب روابط «استاد و شاگردی»، ابدا مشکلی در آن نمی‌بینم. اما اگر این روابط از نوع سلسله مراتب‌های پردکننده، استبداد منشانه و کوتاه‌بینانه باشند با مشکل روبرو می‌شویم. زیرا مرید در همان حال که نمی‌خواهد کوچک‌ترین مشکلی در مراد خود ببیند، با یک اشاره مراد می‌تواند به هر کسی حمله کند و در این‌جا آنچه کمترین اهمیت را دارد عقل و قابلیت‌های تحلیلی نقد کننده و نقد شونده است.

#### گروه اندیشه:

نقد و نقد پذیری در جامعه علمی یکی از راه‌های مهم برای اعتلا دانش در یک جامعه است چراکه در جریان نقد گفت و گوی علمی هم محقق می‌شود. آنچه در ادامه می‌آید، گفت و گوی مجله نسیم بیداری با دکتر ناصر فکوهی، استاد تمام انسان‌شناسی و فرهنگ دانشگاه تهران در مورد وضعیت نقد و نقد پذیری در جامعه علمی ما است که می‌خوانید:

\*\*\*

### میل عجیبی در ما ایرانی‌ها هست به اسطوره‌سازی، بازی مراد و مرید راه انداختن و راه را بر نقد آثار آن اسطوره‌ی خودساخته برپستن. ریشه این میل و این بازی را کجای تاریخ فرهنگی ما باید جست و جو کنیم؟

اجازه بدهید بدون آنکه در پرسش شما شک و تردید کنم، ابتدا آن را اندکی دقیق‌تر از خودم بپرسم تا قادر باشم پاسخی روشن‌تر عرضه کنم. آنچه ما مناسبات «مرید و مرادی» می‌نامیم ریشه در سنت‌های بسیاری از فرهنگ‌ها دارد به صورتی که شاید بتوان آن‌ها را تا میزان زیادی «جهانشمول» دانست. همانگونه که انسان‌شناس و تاریخ‌دان فرانسوی لویی دومون در مباحث به ویژه در کتاب «انسان سلسله مراتبی» (1966) بیان می‌کند و مطالعات دیگر انسان‌شناختی بر گروه‌های متعدد انسانی در پهنه‌هایی بسیار مختلف از جوامع ساده تا جوامع پیچیده نشان می‌دهند، «سلسله مراتب» یعنی مشروعیت یافتن و درونی شدن نوعی نظم. طبقه بندی کننده در روابط فردی و اجتماعی که تولید و انباشت و توزیع قدرت را میان آن‌ها متفاوت کرده و امکان نوعی «بازی مبادله» یا آنچه باز به صورت عامیانه به آن «بده-بستان» می‌گویند را فراهم می‌کند. «بده بستان» های اجتماعی را نمی‌توانیم صرفاً با نگاهی اخلاقی و به دور از درک نظام به وجود آمدن جامعه، رد کنیم یا بپذیریم. این گونه مبادله‌ها برای جامعه ضروری هستند زیرا سبب می‌شوند که بتوان وارد میانکنش‌های (interaction) لازم برای شکل‌گیری نهادهای اجتماعی شد. مثالی بزنم. میان کنشگران یک واحد اجتماعی کوچک یا بزرگ، مثلا یک خانواده، یک مدرسه، یک حزب سیاسی یا یک دولت، روابط سلسله مراتبی وجود دارد. به همین دلیل این کنشگران در رفتار با یکدیگر دارای حوزه‌ها و قواعد ممنوعیت و الزام هستند، اگر این قواعد نباشد نمی‌توان آن نهاد را داشت. هر چند می‌توان بنا بر فرهنگ و جامعه و زمانه‌ای که در آن به سر می‌بریم این روابط را مدیریت بهتر یا بدتری کرد و روابط را به سوی دموکراتیک شدن پیش و بالا بردن امکان خلاقیت فردی بیشتر و بهتری برد یا برعکس روابط انقباضی و ضد دموکراتیک را هدف گرفت. بدین ترتیب است که بنا بر اینکه چه سلسله مراتبی به چه صورت تفسیر و چگونه به میانکنش‌های مختلف برسند ممکن است خانواده‌ای داشته باشیم که در آن کودکان با آزادی بیشتری بزرگ شوند و - با فرض شرایطی دیگری که باید در نظر داشت - به موقعیت‌های مفید تری برای جامعه برسند و یا برعکس به خانواده‌ای سرکوبگر برسیم که کودکان در آینده به افرادی مستبد و زورگو و یا بی‌فایده و سودجو برای جامعه شان تبدیل شوند. همین را درباره مدرسه، یک حزب سیاسی یا یک دولت و طبیعتاً آنچه در پرسش شما مثلا یک میدان ادبی و روابط میان صاحبان اثر و ناقدان آن‌ها هست می‌توان گفت.

بنابراین اگر روابط مرید مرادی را به چیزی تعبیر کنیم که در همه جای دنیا در قالب روابط «استاد و شاگردی» و یا روابط قابل مشاهده در یک انتقال و فرهنگ دیده می‌شود، ابدا مشکلی در آن نمی‌بینم. اما اگر این روابط از نوع سلسله مراتب‌های پردکننده، استبداد منشانه و کوتاه‌بینانه باشند با مشکل روبرو می‌شویم. زیرا مرید در همان حال که نمی‌خواهد کوچک‌ترین مشکلی در مراد خود ببیند، با یک اشاره مراد می‌تواند به هر کسی حمله کند و در این‌جا آنچه کمترین اهمیت را دارد عقل و قابلیت‌های تحلیلی نقد کننده و نقد شونده است. حال باید درباره خود مفهوم نقد که معنی آن تشخیص سره از ناسره است نیز نگاه خود را دقیق کنیم. در ایران به دلیل همان روابط نادرست مرید و مرادی در بدترین معنایشان، «نقد» هر چه بیش از پیش معنای «ایراد گرفتن»، «پیدا کردن نقص و کاستی» و از همه بدتر «مچ گرفتن» پیدا کرده و در ادامه این امر در جامعه‌ای بیمار و عقده‌ای که ما داریم، خود عاملی در به رخ کشیدن «سواد خود» و «بی‌سوادی طرف مقابل» نیز شده است. در همه زمینه‌ها می‌بینیم که گاه جوانانی که کمترین تجربه و مشروعیتی برای نقد کردن ندارند به سراغ کسانی می‌روند که عمر خود را بر سر کار و تلاش‌هایشان گذاشته‌اند و با پیدا کردن چند اشتباه و ایراد در کار آن‌ها، هر اندازه هم نسبت این اشتباه‌ها به کل کار آن «بزرگان اندک» باشد با استدلالی از جنس عامیانه «مشت نمونه خروار» کار آن فرد را زیر سؤال می‌برند. به همین دلیل نیز می‌بینیم که اغلب پاسخی از جانب نقد شونده ممکن است داده نشود.

روشن است که عکس این‌حال نیز هست یعنی «مراد» چنان ابهت و اسطوره‌ای را در دیدگاه مرید می‌سازد که جز تحسین و تقدیس کردن او را نه برای خودش و نه برای هیچ‌کسی دیگر جایز نمی‌داند. از این رو در برابر کمترین نگاه خرده‌گیرانه ولو غیر مستقیم چنان با خشونت واکنش نشان می‌دهد و چنان تهدید به تلافی انتقام جویانه می‌کند که گویی باید طرف مورد خشم حرفه و کارش را رها کرده و به آستانه مراد بیاید و از او طلب بخشش کند تا شاید او را به مریدی بپذیرد. هر دوی این حالت‌ها، موقعیت‌های بیمارگونه هستند که نمی‌گویم فقط در ایران دیده می‌شوند اما در ایران در بازار مکاره‌ای که کنشگران به اصطلاح فرهنگی به خصوص کسانی که من آن‌ها را «دلالتان فکر» می‌نامم (برخی از ناشران بزرگ، برخی از توزیع‌کنندگان و کتابفروشی‌های بزرگ و کارمندان رسمی و غیر رسمی آنها در روزنامه‌ها و مجلات از جمله ناقدان که گوش

به فرمان آنها دارند) ساخته اند، شاهد رشد قارچ گونه این علف های هرز هستیم.

**نقدشوندگان چه اهل فرهنگ باشند چه اهل سیاست و... عموماً نقد را مغرضانه قلمداد می کنند. این واکنش، به نوع و لحن انتقادات برمی گردد یا به پیش داوری نقدشوندگان یا...؟**

باز هم تکرار می کنم که نگاه کردن به نقد و نقد شوندگان از این دیدگاه درست نیست: منظورم این است که تصور کنیم نقد یعنی «ایراد گرفتن» و نه این رویکرد درست که نقد یعنی «نگاه موشکافانه و تخصصی و دارای مشروعیت» بر یک کار یا اثر که البته همیشه سلیقه ای است اما می تواند هوشمندانه هم باشد و به خواننده یا استفاده کننده از اثر کمک کند (و نه اینکه خود را به او تحمیل کند). همچنین درست نیست که نقد و نقد شونده را ببینیم و تمجیدکنندگان و تمجید شوندگان را نبینیم. این ها دو روی یک سکه هستند: ما از یک طرف نوعی «نقد» داریم که نه تحلیل یک کار یا یک برنامه، بلکه نوشته و سخنی است در جهت تخریب آن اثر و برنامه و در کنار این کار به خصوص با هدف بزرگ نشان دادن خود (از قبیل اینکه: سواد من در زبان یا تاریخ یا فلسفه و غیره از صاحب اثر بیشتر است). از طرفی هم نقدی داریم که باز به جای قابلیت تحلیل خود، نوعی چاپلوسی حقیرانه نسبت به اثر و از آن طریق صاحب اثر است. چاپلوسی یک مرید درباره یک مراد. هر دو این ها یک وزنه آسیب شناسانه دارند. بنابراین نباید تصور کرد که مثلاً اگر نقد «کوبنده» بود ارزش دارد و اگر این طور نبود بی ارزش است. این ها کلیشه هایی فرسوده هستند. برای مثال بیش از پنجاه سال است که یک کلیشه وجود دارد: جوانی کمابیش ناشناخته که نثر و قلمی بسیار گستاخ و بی پروا دارد به نویسنده یا متفکری که دوبرابر او سن و تجربه دارد حمله می کند بدون آنکه خودش حتی یک کتاب منتشر کرده باشد و یا خبری از تخصص در آن حوزه از او شنیده شده باشد. هدف در اینجا بروشنی و در بسیاری موارد دو گانه است: از یک طرف خدمت رسانی به کسی که از او چنین «نقدی» خواسته است (اغلب با هدف های انتقام جویانه) و از طرف دیگر توهم اینکه با چنین نقدی نام نویسنده تخریب شده و از او به عنوان یک متفکر نوظهور صحبت خواهد شد. در مورد خود من تا به حال چندین بار این اتفاق افتاده که این کلیشه دقیقاً در به اصطلاح نقدی که بر کتاب «گفتگو با جلال ستاری» شد انجام گرفت: نقدی سفارش داده شده (به قصد انتقام جویی) به قلم یک جوان بی تجربه و پر مدعا و با توهم اینکه با این کار به شهرتی بالا خواهد رسید. مورد دیگری هم داشتم که نقدی بود که اتفاقاً فردی دارای اندکی مشروعیت علمی نوشته بود بر کتابی از من درباره قومیت، که آن هم نوعی تسویه حساب ضد قوم گرایان بود با من و پیدا کردن ایرادهایی اغلب صوری با سوء استفاده از بی اطلاعی اغلب خوانندگان آن مجله از مسائل علمی خاص آن کتاب، برای بی اعتبار کردنش به تصور اینکه اگر این بی آن کتاب با یک به اصطلاح نقد «بی اعتبار» شود آن اندیشه را از میان خواهند برد.

بنابراین من فکر می کنم وقتی رویکردهای این گونه کلیشه ای از سوی جوانان تازه به دوران رسیده و کم سواد اما جویای نام، یا از طرف افراد دارای پیشینه علمی ولی به شدت تخت تاثیر عقاید سیاسی خودشان یا دیگران می بینیم از یک سو، و از سوی دیگر تعریف و تمجید ها، معرفی های تقدیس گونه از کتاب هایی که چند ناشر محدود منتشر می کنند که بازار را در دست دارند (یا بهتر است بگوییم بر اساس ترفندهایی بازار به آنها داده شده است) و بی توجهی به کل کتاب های دیگر و به نوعی صاحب اختیار بودن دلالان فرهنگی بر صفحات نقد روزنامه ها و مجلات برای تبلیغ کتابهایشان را به هر بهانه و شکلی می بینیم، می توانیم بفهمیم چرا نقد آنقدر در کشور ما بی ارزش شده است و چرا هر تازه از راه رسیده و نوکیسه ای به خودش اجازه می دهد بدون هیچ مشروعیتی نقد بنویسد و یا تعریف و تمجید کند یا فحش نامه تحویل مردم بدهد و یا از آن بدتر مرایم تدریس دستور زبان انگلیسی و راهنمای واژه یابی و کلاس درس زبان خصوصی راه بیاندازد

**در تاریخ معاصر ایران &ndash; از مشروطه به این سو &ndash; دوره یا وضعیت یا گروهی وجود دارد که به معنای دقیق کلمه بتوان نام منتقد یا نقدپذیر بر آن نهاد؟**

بله بسیار داشته ایم. نشریات بسیار معتبری در تاریخ ایران از لاقال دهه چهل بوده اند چون نگین و سخن و رودکی قبل از انقلاب، و امروز جهان کتاب که نمونه های با ارزشی از نقد را عرضه می کنند. اما همین نشریات هم گاه از گزند نفوذ چنین «شبه نقد» هایی رهایی ندارند. وقتی در جامعه ای گروهی از کلیشه های فکری جا افتاد بسیاری از افراد که حتی بالاترین حسن نیت را هم دارند اغلب خودشان را با آن کلیشه ها انطباق می دهند یا تحت تاثیرشان قرار می گیرند و به نوعی سلیقه عمومی بر اساس آن کلیشه ها ساخته می شود. دلالان فرهنگی در طول ده سال اخیر گروهی از کلیشه ها را جا انداخته اند که به برخی از آنها اشاره می کنم. البته این بدان معنا نیست که در این گزاره ها هیچ حقیقتی وجود ندارد. اما وقتی این ها به مثابه حقایق مطلق مطرح می شوند و با توجه به انحصارهای مطبوعاتی و رسانه ایو قدرت دلالان فرهنگی به همه تحمیل می شوند باید بسیار در آنها شک کرد: یکی از این کلیشه ها برتری مطلق کتاب های ترجمه بر کتاب های تالیفی است؛ کلیشه دیگر برتری مطلق کتاب های با ساختار یکپارچه به نسبت مجموعه مقاله؛ یا اینکه روشنفکران پاراکادمیک مطلقاً از دانشگاهیان باسوادتر هستند؛ یا اینکه هرگونه همکاری استاد و دانشجو به معنی دزدی استاد از دانشجو است؛ یا اینکه ارزش کار ویراستاران از نویسندگان و مترجمان هم بیشتر است و غیره و غیره. در همه این گزاره ها حقیقت وجود دارد اما نباید نمی توان آن ها را بدون قید و شرط و به صورت بدیهیات به کار برد. باید مورد به مورد بحث کرد. اما استدلال، روشن است که دلالان فرهنگی سود خود را در برخورداری از این کلیشه ها می بینند. این امر سبب شده است که امروز سیاستگزاری علمی و ایجاد سلیقه عمومی در بازار کتاب و در بسیاری موارد مجلات علمی و روشنفکرانه در کشور ما به دست کسانی بیافتاد که کمترین مشروعیتی برای این کار ندارند. و در برابر کمترین استدلال عقلانی در هر یک از این گزاره ها جز فحاشی و اتهام زدن سخنی ندارند. بیهوده نیست که معدود «فیلسوفان فحاش» به شدت موردعلاقه و توجه این گونه کلیشه سازان هستند. و کمتر کسی هم جرات می کند در برابر این کلیشه ها بایستاد چون واهمه دارد (و البته حق دارد) که متهم به آن شود که خود در حال سوء استفاده است و همچنین با بایکوتی که بر کتاب ها و کارهایش انجام می گیرد خود را زیر فشار بیابد.

**چگونه می توان مرز روشنی میان غرزدن، تخریب، و نقادی علمی ترسیم کرد؟ اساساً چه کسی حق دارد در مقام منتقد ظاهر شود؟**

مسائل بسیار روشن تر از آن هستند که به ظاهر بیان می شوند: وقتی از یک موضوع تخصصی صحبت می شود باید کسی یا کسانی وارد میدان شوند که دارای تخصص در آن حوزه هستند. این تخصص را باید نهادهای رسمی دانشگاهی نشان دهند وگرنه تخصص «خود ساخته» مبنایی ندارد. در هیچ کشور جهان ما متخصص خود ساخته نداریم. حال اینکه دانشگاه های ما آکنده از اساتید و دانشجویان بی سواد یا کم سواد غیر متخصص هستند، نکته ای درست است اما این امر به هیچ عنوان به یک مترجم حرفه ای بیرون دانشگاهی مشروعیت آن را نمی دهد که در مقام یک فرد تحصیلکرده وارد حوزه اندیشه شود: این همان بازار مکاره ای است که به آن اشاره می کنم. و اگر دانشگاه سطح پایینی دارد که بدون شک دارد، تلاش کنیم که آن را درست کنیم و نه اینکه خودمان به خودمان مشروعیت دانشگاهی بدهیم. یا سلیقه عمومی و بازار را مبنای مشروعیت علمی داشتن قرار دهیم. این را من حتی در مورد استاد &ndash; مترجمان دانشگاهی هم می گویم. امروز بسیاری از استادان در علوم اجتماعی و انسانی زیر فشار همان دلالان فرهنگی، هیچ کاری جز ترجمه انجام نمی دهند در حالی که کار یک جامعه شناس و انسان شناس دخالت در مسائل اجتماعی و اظهار نظر و نوشتن مقاله و کتاب درباره مسائل جامعه خود جهان و استدلال و بحث و جدل در این موارد است و نه صرفاً ترجمه پشت ترجمه کردن. در این صورت این ترجمه های متعدد نمی توانند جای تخصص را بگیرند. اگر از حوزه علوم اجتماعی به علوم طبیعی برویم مسائل برایمان بسیار روشن می شود آیا اینکه امروز دانشگاه های پزشکی ما اساتید کم سواد و بی تجربه و غیر ماهر تربیت می کنند، یا دانشگاه های حقوق ما وکلایی به همین صورت تربیت می کنند، در آن حوزه ها به کسی مشروعیت می دهد که مردم را معالجه و جراحی و یا برایشان وکالت کند؟ موضوع آنقدر بدیهی است که هرکسی را به خنده وامی دارد؛ اما در حوزه علوم اجتماعی این وضعیت وجود دارد. آیا کسی می تواند چون چند کتاب پزشکی ترجمه کرده مطب باز کند و مردم را

آزمایش و برایشان نسخه بنویسد؟ حال ببینیم ما در چه وضعیت اسف باری در علوم اجتماعی و انسانی هستیم. روشنفکران پاراآکادمیک ما دائما از فوکو و دریدا و بارت و بودریار و لیوتار و لویناس و رانسیر و ... صحبت می کنند بدون آنکه به روی خود بیاورند که همه این افراد دارای تحصیلات آکادمیک کاملا کلاسیک بوده و تا آخر عمر در دانشگاه های مختلف تدریس و پژوهش می کردند و حتی یکی از آنها «فیلسوف و دانشمند خود ساخته» نبود. روشنفکران ما برعکس با تکیه بر سنت های عامیانه مرید و مرادی مثل «پزشکان علفی» قدیم برای خودشان تکیه و منبر درست کرده و برای مردم نسخه می پیچند و با مقداری حرف های تکراری و بی پایه علیه «اساتید حکومتی» دانشگاه ها خودشان به خودشان «مشروعیت» داده و البته بسیاری از افراد هم در جامعه ما گله وار آنها را دنبال می کنند. اگر دانشگاه وضعیت بدی دارد که دارد، باید آن را درست کرد و نه اینکه اصولا منکر دانش و دانشگاه و تخصص شد و خود را در چشم مریدان برتر از هر گونه دانش و دانشگاهی قرار داد. و به اسم «اپوزیسیون» بودن خیالی (که اغلب درست عکس این امر هم هست) مردم را به دلیل دانش اندک و تمایل بالایشان به مرید شدن دور خود جمع کرد.

بنابراین برای نقد کردن که باید آن را در معنای واقعی تحلیل و بررسی یک اثر و پیشبرد شناخت برای خود و نویسنده و خواننده یک اثر درباره آن تعریف کرد نیاز به مشروعیتی هست که در ایران اغلب در نقد کنندگان وجود ندارد یا مرید کسی هستند یا دشمن کسی و یا صرفا به دنبال نشان دادن سواد خود و به گروهی بی سواد به صورتی تازه به دوران رسیده و نوکیسه و به دنبال «اسم در کردن».

### به نظر تان امروزه با بحران منتقد مواجهیم یا بحران نقدپذیری؟

با هر دو بحران. ما نقد را درک نمی کنیم چون تصورمان این است که نقد یعنی ایراد گرفتن و مثلا نشان دادن غلط های تایپی و دستوری و ترجمه ای در یک کتاب. (که این ها کاری فنی است که باید مستقیما به ویراستار انتقالشان داد) در حالی که نقد یعنی بررسی تحلیلی و نوعی مقاله نوشتن درباره یک کتاب و در بسیاری موارد نقد های ارزشمند بسیار به ارزش یک کتاب می افزایند. در گذشته حتی در خود کشور ما گاه نویسندگان در چاپ های بعدی کارشان نقدهایی را که بر کتاب نوشته شده بود را درون خود کتاب منتشر می کردند. این زمانی بود که نقد نویسی به چنین حد سخیفی نرسیده بود و ما لشکر چند ده هزار نفری استاد و نویسنده و مترجم و ناشر و ویراستار و توزیع کننده و کتابفروش داشتیم که بازار مکاره و جنون آمیز و بی در و پیکری برای سودجویی عده ای و سرگردانی عده ای دیگر به وجود بیاورند.

**تا همین دو دهه پیش، در نشریات اسم و رسم دار، بازار به یکدیگر تاختن روشنفکران و اهالی فرهنگ و ادب داغ بود و هرازگاهی نزاعی قلمی میان دو یا چند تن از آنان درمی گرفت که گاه به افترا و توهین و بی حرمتی ختم می شد و البته همین امر سبب دیده شدن آن نزاع ها و فروش بیشتر نشریات می شد (ظاهرا مردم ما از دعوا خوششان می آید!). به نظر شما آن نزاع و جدال ها نقش و کارکرد مثبتی در نشر دانش و فرهنگ داشتند؟ آیا در حال حاضر این قبیل نزاع ها را در شکل و شمایل دیگری می توان ردگیری کرد؟** این همدقیقا یکی از ترفندهای مجلات زرد روشنفکرانه و ناشران بسیار بزرگ ما است. برنامه های مثل رونمایی و جوایزی که درست کرده اند و تقدیر و تشکر از یکدیگر و برگزیده شدن و غیره. به جان هم انداختن روشنفکران یکی از زشت ترین کارهایی است که در اینجا ظاهرا و به خیال خودشان در تقلید از غرب انجام می دهند. اما اگر در غرب اغلب با گفتگوهای ولو بسیار سخت اما مستدل و با فکر و بدون توهین و ورود به مسائل شخصی و به خصوص به دور از به نمایش گذاشتن سواد و خودنمایی و تازه به دوران رسیدگی روبرویم در اینجا درست برعکس است. «فیلسوفان بزرگ» ما که سن و سالی هم از آنها می گذرد مثل اوباش خیابانی و لومپن ها وارد فرایند فحاشی و بدگویی از این و آن می شوند و عده ای را هم از خودشان لومپن تر گرد آورده اند که این کار را در مطبوعات و به خصوص در فضای مجازی بکنند و بعد خبرنگاران به دنبال فرد فحش خورده می روند تا او هم فحش هایی را ردیف کند ما در این زمینه تعداد زیادی نشریه «تخصصی» داریم که البته همه بعد از چند سال «انجام ماموریت» خود، تعطیل می شوند اما در همان چند سال به شدت به همه اندیشمندان در سرزمینی که اندیشمندان زیادی ندارد، تعطیل می شوند و البته این هدف اولیه از راه اندازی آن ها بوده است. بنابراین من به شدت با این گونه نزاع ها مخالفم البته می توان درباره یک اندیشه بسیار بحث کرد اما اینکه وارد برخورد شخصی شده و به سراغ مباحثی سوای آن بحث در زندگی شخصی افراد رفت ویا درباره دیگران قضاوت کرد و آنها را متهم به «بی سوادی»، «زبان ندانی»، «بلاغت» و غیره کرد کارهایی لومپنی و شایسته اراذل و اوباش است که به بسیاری از آن ها امروز در جامعه ما روشنفکر و فیلسوف گفته می شود.

### در زمینه نقدپذیری، وضعیت انسان ایرانی امروز را در قیاس با انسان غربی چگونه ارزیابی می کنید؟

نقد پذیری را اگر به معنای ظرفیت تحمل شنیدن اشکالات و پیشنهادهایی برای بهتر شدن بگیریم این ظرفیت را کم می دانم اما دائم باید اضافه کنم که ظرفیت نقد کردن را هم کم می بینم. ناقد باید مثل یک پزشک حاذق باشد بدن بیمار را به خوبی بشناسد، همچنان که حرفه و تخصص خود را و پس از معاینه دقیق و تشخیص بیماری برای بهبود حال او پیشنهادهایی به او بدهد و البته روشن است که بیمار نیز باید به پزشک اعتماد کرده و پیشنهادهای درمانی اش را اجرا کند. اما حال تصور کنید که پزشک دائم در پی تحقیر بیمار به دلیل بیماری اش باشد و دائم از سلامت خودش و باسوادی خودش و اینکه اگر او بود، نمی گذاشت این بیماری در بدنش ظاهر شود، بگوید، آیا در این صورت باید تعجب کرد که بیمار به او اعتماد نکند؟ و یا فرض کنید که بیمار و پزشک با هم قرار گذاشته باشند که نقش بازی کنند و پزشک به ظاهر بیمار را کاملا سالم اعلام کند و از او تعریف و تمجید کند و بیمار هم با یک فروتنی تصنعی تعارف های پزشک را بپذیرد. در هر دو این موارد ما می بینیم که نه ظرفیت های نقد در جامعه ما به اندازه کافی رشد کرده و نه نقد پذیری. در اینجا هم جامعه ما از یک مدرنیته ناقص و عقب افتاده تازه به دوران رسیده و نوکیسه و یک پوپولیسم و لومپنیسم فرهنگی عمیق رنج می بردو تا این مشکلات را در خود رفع نکند امیدی به بالا رفتن ظرفیت ها نیست.

### سیطره روزمرگی بر ابعاد مختلف زندگی، تا چه حد بر فاصله گرفتن از نقد و نقادی در ایران نقش داشته است؟

روزمرگی ربط مستقیمی به این مسائل ندارد. البته جامعه ای که تحت فشارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باشد فرصت کمتری برای تعقل و استدلال و درک عمیق مسائل دارد و شتاب بیشتری برای سطحی نگاه کردن به مسائل این هم خود عاملی است اساسی که افراد چشم به دهان اینو آن می دوزند و از خودشان اراده ای ندارند. رونق گرفتن ترجمه از این لحاظ گویای تحمیق هرچه بیشتر جامعه است نه به این دلیل که ما ترجمه نیاز نداریم بلکه به این دلیل که درست درک نمی شود که چه ترجمه و چه تالیف برای ایجاد رشد در تعقل و خلاقیت فکری در جامعه است و خلاقیت را از طریق تولید ادبی اجتماعی و سیاسی و غیره اندازه گیری می کنند و نه از طریق ترجمه چون ترجمه در بهترین حالت یعنی رشد زبان و دانش تخصصی زبان در یک حوزه در یک کشور و یک زبان مشخص و این به معنای رشد خلاقیت فکری نیست. روشنفکران و نویسندگان و مترجمان ما بسیار دغدغه نان خود را دارند و این را البته من «روزمرگی» نمی گویم اما اگر منظور تان این باشد، درست است این گرفتار بودن سبب می شود که سرشان را در برابر دلالان فرهنگی، ناشران بدون مشروعیت که فقط از نام آنها برای خود «برند» ساخته اند خم کنند و همه بی عدالتی ها و دشنام ها و توهین های این افراد لومپن را و گروهی از منتقدان حلقه به گوش آنها که در روزنامه و مجلات به کار گمارده اند تحمل و اطاعت کنند. اما در نهایت این پست بودن شخصیت ها در یک گروه در چرخه های باطل پستی و بی هویتی و بی شخصیتی را به مثابه پدیده های اجتماعی گسترش می دهد.

### افق پیش روی ما را در حوزه نقد و نقدپذیری چطور می بینید؟

تا زمانی که ما منظورم خود کسانی است که کار فکری می کنند، خلاقیت ادبی دارند، علم و را پیش می برند و یا اندیشه را گسترش می دهند به گرد هم نیایند و دلالان فکری و

لومپن ها و تازه به دوران رسیده ها و جوانان جویای نام و شتابزده برای ثروت و شهرت و سرمایه داران را از جمع خود بیرون نرانند، فکر نمی کنم چشم انداز چندان روشنی وجود داشته باشد. جوانان با وجود این نباید ناامید شوند. در کنار جوانان بی پروا و گستاخ و جویای نام و شتابزده ای که به دنبال سراب های سلبریتی شدن هستند من هزاران جوان می شناسم که بدون چشم داشت و با صداقت کامل دست در دست پیشکسوتان کار می کنند و فرهنگ این کشور را به جلو می برند آرزوی من آن است که واقعا این ها روزی بتوانند این دلالتان را از میدان به در کنند و سرنوشت علم و فرهنگ و چگونگی تعیین سلیقه عمومی را خود در دست بگیرند و همه را از شر این بازار مکاره ای که در آن گرفتار شده اند نجات دهند.

ایران آنلاین، 25 خرداد 1398

لینک

<http://www.ion.ir/news/478574/%D9%86%D8%A7%D8%B5%D8%B1-%D9%81%DA%A9%D9%88%D9%87%DB%8C>